

تحلیلی بر شیوه حکمرانی شاه اسماعیل دوم صفوی و سیاست متفاوت وی در ایجاد تعادل مذهبی در ایران

زهرا قائمی

گروه الهیات و معارف اسلامی، واحد یادگار امام خمینی (ره) شهرری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

ghaemizahra281@gmail.com

دکتر صابر اداک

گروه الهیات و معارف اسلامی، واحد یادگار امام خمینی (ره) شهرری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

دکتر محسن حیدرنیا

گروه الهیات و معارف اسلامی، واحد یادگار امام خمینی (ره) شهرری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

moheydarnia42@gmail.com

فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ (شاپا) ۲۰۰۸-۲۰۲۱ دوره ۱۹ شماره ۷۵ زمستان ۱۴۰۳ صفحه ۱۲۹-۱۱۶

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۶/۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۶/۲۸

چکیده

شاه اسماعیل دوم پس از شاه طهماسب صفوی برای مدتی کوتاه به پادشاهی رسید و زمام دولت صفوی را برعهده گرفت. او خط مشی متفاوتی را در اداره امور کشور در پیش گرفت که این امر انتقادهای بسیاری را در دربار صفوی برانگیخت. او سعی کرد رفتار حاکمیت را با اهل سنت، سهولت ببخشد و در برابر قدرت عالمان شیعی را کاهش دهد. مجموعه‌ای از این رفتارها باعث گردید تا عمر پادشاهی وی اندک باشد و در نهایت، مسموم و کشته شود. به نظر می‌رسد که شاه اسماعیل در شیوه کشورداری طرحی نو در انداخت و به دلیل مصاحبت با شماری از اهل سنت در دوران حبس، رویکرد خود را نسبت به این گروه دینی تغییر داد و در مماشات با آنها تا حدی پیش رفت که شائبه سنی بودن وی را قوت بخشید. همچنین شاه اسماعیل دوم بر این باور بود که دخالت‌های افسارگسیخته عالمان شیعی در اداره کشور، موجب تضعیف قدرت دولت صفوی شده بود و در نتیجه نقش این گروه را در سیاست‌های کلان، کم‌رنگ کرد. در این پژوهش سعی شده است رفتارهای شاه مذکور با مخالفان فکری و دینی بررسی و کاویده شود. روش تحقیق حاضر، توصیفی-تحلیلی بوده و داده‌ها با استناد به منابع کتابخانه‌ای گردآوری شده است.

واژگان کلیدی: دولت صفوی، شاه اسماعیل دوم، تشیع، تسنن، تعادل مذهبی

پس از ۹۰۰ سال حاکمیت اهل سنت در ایران - صرف نظر از دوره کوتاه حکومت آل بویه در سده چهارم تا نیمه سده پنجم هجری - حکومت شیعه به دست صفویان تشکیل شد و لذا برای بقای خود می باید به نحوی سیاست گذاری می کرد که امکان بازگشت به قبل وجود نداشته باشد و اهل سنت نتوانند به قدرت برسند. البته مبارزات سیاسی در زمان نیاکان شاه اسماعیل اول یعنی شیخ صدرالدین، شیخ ابراهیم، خواجه علی، شیخ جنید و شیخ حیدر آغاز گردید و میراث آن به شاه اسماعیل اول رسید و لذا شدت عمل او از یک صبغه تاریخی طولانی برخوردار بود.

قبل از شکل گیری دولت شیعی صفوی، دولت قدرتمندی در غرب ایران به نام عثمانی از شمال تا جنوب تأسیس شده بود که به مراتب قدرتمندتر، آماده تر و همچنین متعصب تر بود. به نحوی که برخی از صاحب نظران عقیده دارند که تعصب سنی گری عثمانی بر عملکرد تعصب شیعی گری صفویه تأثیر بسزایی داشته است. این تأثیر به حدی بود که عثمانی ها هر نوع حرکتی را که از داخل قلمرو صفویه علیه آنها علم مخالفت برمی داشت، مورد حمایت قرار می دادند.

نهضت صفویه بعد از استقرار سیاسی تبدیل به نظام سیاسی پایداری شده بود که طبیعتاً عده ای مخالف را در برابر هرگونه اصلاحات و تغییر ساختار سنتی تحریک می کرد. مخالفانی که مانع انجام تعدیل های سیاسی می شدند که نمونه آن بعد از جنگ چالدران در نزاع بین ترک و تاجیک قابل مشاهده است و حتی این تقابل تا عصر سلطان محمد خدابنده به صورت مخوف تداوم پیدا کرد.

جریان های صوفی گری و برخی گرایش های شیعی نظیر مهدویت یا اسماعیلیه و سایر جریان های وابسته به تشیع و نیمه شیعی که از سابق شکل گرفته بود نظیر مشعشعیان، رعناشیان، نقطویان (پسیخانیان) و حتی جریان های سنت گرای قزلباش، در سیاست های دولت صفویه تأثیر فراوانی داشتند و این امر موجب شد تا صفویان سیاست های سخت گیرانه ای در برابر مخالفان خود در پیش بگیرند که این سیاست ها گاهی به نزاع و کشتار می انجامید و گاهی با وساطت عده ای از بزرگان کشوری و لشکری به فرجامی مطلوب می رسید.

به هر روی، آنچه در تاریخ صفویه قطعیت دارد، این است که شاهان این دودمان به ویژه از شاه اسماعیل اول تا شاه عباس اول، در برابر مخالفان فکری و مذهبی خود، غالباً موضعی سخت گیرانه

و همراه با خشونت اعمال می‌کردند و در این راه، فشارهای سیاسی دولت‌های خارجی اگرچه تأثیراتی داشت، ولی در نهایت، خواسته شاهان این سلسله تأمین می‌گردید. فرآیند سازش و سرکوب که شاهان صفوی در برابر مخالفان فکری و ایدئولوژیک خود پیش گرفته بودند، با توجه به قدرت سیاسی آنها تعیین می‌شد. هر اندازه تمرکز بر قدرت افزایش پیدا می‌کرد، سرکوب‌ها بیشتر می‌شد و در برهه‌هایی که قدرت سیاسی شاهان تنزل می‌یافت، معمولاً به سازش تن می‌دادند و با نیروهای مخالف، از روی مमाشات برخورد می‌کردند.

در این بین، دوران کوتاه فرمانروایی شاه اسماعیل دوم صفوی، درخور توجه است. او روش و سبکی را برای حکمرانی خود برگزیده بود که کاملاً خلاف جریان اصلی حرکت می‌کرد. او ارتباط دوستانه - ای با اهل سنت و عالمان آن برقرار کرد و در برابر، عالمان شیعی را از قدرت دور کرده بود. این رفتارها درباریان را نسبت به شاه جدید بدبین کرده بود؛ زیرا در دوره شاه قبلی (شاه طهماسب) باورهای ایدئولوژیک شیعی در رأس امور قرار گرفته بود و برخورد با اهل سنت، از روی خشونت صورت می‌گرفت. این تغییر رفتار باعث شده است دوران کشورداری کوتاه شاه اسماعیل دوم، برای بررسی و تحلیل، جذاب به نظر بیاید. مسأله اصلی که در تحقیق حاضر به آن پرداخته می‌شود، کیفیت رفتارشناسی شاه مذکور با دو گروه مذهبی عمده در کشور یعنی شیعیان و اهل سنت و نیز علت تغییر در برخورد شاه است.

گرایش‌های مذهبی شاه اسماعیل دوم به اهل سنت و کاهش فشار نسبت به آنان یکی از موضوعاتی که در ارتباط با شاه اسماعیل دوم جالب است، توجه او به مذهب اهل سنت می‌باشد. به طوری که «سخنانی که در عقاید شیعه در پرده می‌گفت، مردمان او را در تشیع سست - اعتقاد یافته، گمان تسنن به او بردند» (ترکمان، ۱۳۸۲: ج ۱ ص ۲۱۳). با افزایش نگرانی مردم در این زمینه، شاه اسماعیل برای آرام کردن اوضاع، عالمان اهل سنت را از خود دور کرد. در اقدامی دیگر، شاه دستور داد بر روی سکه‌ها نقش‌های «لا اله الا الله»، «محمد رسول الله» و «علی ولی الله» را حک نکنند به این بهانه که سکه‌ها به دست یهود، ارمنی، مجوس، هندو و سایر کفار درمی‌آید. در عوض شاه فرمان داد این شعر روی سکه آورده شود:

ز مشرق تا به مغرب گر امام است علی و آل او ما را تمام است
(هینتس، ۱۳۷۱: ص ۱۱۲).

رفتار شاه اسماعیل دوم، احساسات عمومی و به شدت مذهبی ایرانیان را برانگیخت و افکار عمومی با رهبری روحانیت شیعه، در اعتراض به اقدامات ضدشیعی شاه به خروش آمد. اسکندر بیگ می‌نویسد: «گمان مردم درباره اسماعیل میرزا بیشتر از پیشتر شد و این گفتگو در میان خلایق افتاد [و] باطناً زبان تشنیه دراز کردند» (ترکمان، ۱۳۸۲: ج ۲ ص ۳۳۱). این اعتراض‌ها به این معناست که شاه صفوی آن اعتبار قدسی خود را در میان عوام هم، از دست داده بود و این تغییر رویکرد، زمینه را جهت بروز انواع تحرکات سیاسی ایجاد می‌کرد. به عبارت دیگر، فضای دربار به دوقطبی شدن می‌گرایید و عده‌ای که سال‌ها با سیاست‌های شیعی‌گری شاه اسماعیل اول و شاه طهماسب اول خو گرفته بودند، اینک این آرمان‌ها را در معرض خطر می‌دیدند.

آرمان‌هایی که حکومت صفوی بر مبنای آن استوار شده بود و در زمان شاه اسماعیل دوم، جدی گرفته نمی‌شد. دامنه اعتراضات به نیروهای قزلباش -که سخت به مذهب تشیع تمایل داشتند- کشیده شد. این بدان معنا بود که یکی از حامیان اصلی قدرت سیاسی شاه با او از در مخالفت درآمده بودند و تمایلی به حمایت از ماندگاری او بر سریر قدرت نداشتند. روملو در این باره می‌گوید: "[اسماعیل دوم] اراده داشت که مردم را به مذهب شافعی درآرد. بنابراین، لشکر قزلباش از وی متنفر شدند" (روملو، ۱۳۷۵: ص ۶۴۷).

سرانجام شاه اسماعیل در برابر هجوم عمومی مردم، مجبور به عقب‌نشینی شد و از اقدامات خود دست کشید. فشار شیعیان سبب شد تا میرمخدوم از دربار طرد شود و راهی کشور عثمانی گردد و در آنجا کتاب نواقض الروافض را ضد شیعه بنویسد. این اقدام میرمخدوم، شکی برای گروه‌های مذهبی دربار شاه اسماعیل دوم بر جای نگذاشت که او تا چه اندازه از آرمان‌های اعتقادی پدربزرگ خود دور شده است.

این بدبینی‌ها نوعی گسست در مسائل سیاسی ایجاد می‌کرد. افزون بر این، شاه اسماعیل دوم، فردی بسیار تندخو و خشن بود و با بی‌رحمی همه رقیبان خود را از صحنه کنار می‌زد. همه این مسائل باعث می‌شد تا عمر حکومت خود را کوتاه کند. گویا این شاه به واسطه سال‌ها حضور در

زندان، هدفی جز انتقام ستاندن از مخالفانش نداشت و کارهایی را انجام می داد که خلاف آمد طریقهٔ کشوداری دودمان صفوی و نهادهای ساختارمند سیاسی بوده است.

با وجود همهٔ سرنخ‌هایی که نشان می دهد شاه اسماعیل دوم گرایش عمده‌ای اهل تسنن داشته است، اما برخی مورخان باور دارند که شاه بر مذهب شیعه بود. با این حال، «او در سال‌های طولانی در زندان فرصت دوباره‌اندیشی داشت و شیعه بودن را ملازم با دشمنی با سنیان و ناسزاگویی به مقدسان آنان ندانست» (هیتس، ۱۳۷۱: ص ۳۴). شاه اسماعیل دوم با تنگ‌اندیشی و تعصب در مذهب مخالف بود. وی به رفع کینهٔ مذهبی و حفظ حرمت مقدسان مذهبی سنیان اعتقاد داشت و بیان می کرد که شیعه بودن و اعتقاد به علی بن ابی طالب (ع)، هیچ گونه ملازمتی با لعن به مقدسان مذهبی سنیان ندارد. او سیاست تساهل مذهبی خود را صادقانه پیگیری نمود و در اجرای آن پافشاری می کرد (یوسف جمالی، ۱۳۸۵: ص ۳۵۸-۳۵۷). که البته، این روش، خوشایند نهادهای مذهبی وقت و نیز، ساختارهای سیاسی حکومت نبود و عده‌ای تلاش کردند علیه رویکردهای شاه، واکنش نشان دهند. شاه اسماعیل دوم در آغاز سیاست مذهبی خود، لعن فرستادن به عایشه، همسر پیامبر اسلام (ص) را ممنوع ساخت. وی بر این باور بود که چون عایشه همسر پیامبر (ص) است، لعن به او لعن به پیامبر اسلام (ص) محسوب می شود. شاه اسماعیل دوم نظر خود را دربارهٔ پرهیز از فرستادن لعنت به مقدسان مذهبی سنیان در محافل بحث با عالمان مذهبی در میان می گذاشت (افوشته ای نطنزی، ۱۳۷۳: ص ۲۳۷). سیاست جدید سومین پادشاه سلسلهٔ صفوی موجب گردید بعضی از علمای مذهبی که به مذهب گذشته (تسنن) خود پایبند بودند، تقیه را کنار بگذارند و آراء خود را آشکارا ابراز کنند (همان: ص ۲۴۱-۲۴۰).

شاه اسماعیل دوم در ترغیب مردم به خودداری از لعنت فرستادن به سه خلیفهٔ نخستین اقدام بی سابقه‌ای کرد. او مبلغ ۲۰۰ تومان پول تعیین نمود و دستور داد که آن مبلغ بین کسانی که در مدت عمر خود به عَشْرَه مَبَشَّرَه (حدیث عَشْرَه مَبَشَّرَه روایتی معروف بین مسلمانان اهل سنت است که محمد (ص) به ده تن از یاران نزدیک خویش بشارت بهشت را داده است. ابن حنبل، ۱۴۱۶ق: ص ۳۱۰) لعن نکرده باشند، تقسیم گردد و میرزا مخدوم شریفی مسئول توزیع این جایزه گردید (افوشته ای نطنزی، ۱۳۷۳: ص ۲۴۲).

این اقدام را باید کاملاً ساختارشکنانه و سنت‌گریز دانست. دودمانی که بر مبنای جدایی اهل سنت از تشیع شکل گرفت و پایه‌های اسلام تسنن را رد کرده بود، اکنون و در زمان شاه اسماعیل دوم، با چالشی بسیار بزرگ روبه‌رو شده بود. شاه جدید سعی کرده بود نوعی بازنگری دینی و ایدئولوژیک در ساختار حاکمیت انجام دهد و با کاهش تعصبات دینی، کشتار سنی‌ها را متوقف کند.

بدیهی است که با چنین دیدگاهی نمی‌توانست چندان ادامه دهد. متعصبان صفوی و نهاد روحانیت در برابر این کارها سکوت نمی‌کردند؛ زیرا منافع خود را در خطر می‌دیدند و جایگاهشان را متزلزل می‌یافتند. در نتیجه، با راه‌های گوناگون، شاه اسماعیل را از این افکار دور نگاه می‌داشتند و در سطح کلان‌تر، نقشه حذف فیزیکی شاه را در سر می‌پروراندند.

شاه اسماعیل دوم چون یک پادشاه بود و حفظ قدرت و حکومت برایش از مهم‌ترین امور محسوب می‌شد، در سرآغاز سلطنتش برای کوتاه کردن دست علمای پر قدرت شیعه در آن مقطع زمانی، آنان را تحقیر، زندانی یا تبعید کرد. از آنجا که مذهب تشیع در آن هنگام کیش رسمی و عرفی جامعه بود و در میان قزلباشان و عامه مردم محبوبیت داشت، شاه اسماعیل دوم قادر نبود بیش از پیش بر سیاست تساهل و مسامح خود با سنیان پافشاری کند؛ لذا با یک روش سیاسی تغییر خط مشی داد و کوشید اعتقاد خود به مذهب تشیع را آشکار دارد (پارسادوست، ۱۳۸۱: ص ۱۲۳-۱۲۲)، تا حمایت نیروهای مذهبی قدرتمند در ساختار قدرت را به دست آورد. اگرچه این اقدام از فشارهای وارده تا حدود زیادی کاست، ولی همچنان سوءظن‌ها و تردیدها نسبت به این شاه وجود داشت و هرگز به طور کامل حل نشد.

عباس اقبال آشتیانی در کتاب تاریخ مفصل ایران، به نقل از منابع تاریخی یادآور می‌شود که چون اسماعیل میرزا در دوران جوانی در هرات به دست آموزگاری سنی مذهب تربیت یافته بود، مصمم شد که مذهب شیعه را براندازد و خطبه و سکه را به نام خلفای راشدین (ابوبکر، عمر، عثمان و علی) جاری کند (اقبال آشتیانی، ۱۳۴۷: ص ۶۷۳). اسماعیل حقی اوزون چارشلی مورخ ترک در کتاب تاریخ عثمانی در این باره می‌نویسد که شاه اسماعیل دوم پس از به دست گرفتن زمام سلطنت و حکومت اعلام کرد که پیرو طریقت اهل سنت است (اوزون چارشلی، ۱۳۶۹: ص ۶۷). بنابراین، برخی تاریخ‌دانان می‌کوشند با ریشه‌یابی این تغییر موضع، شرایط مذهبی و اعتقادی شاه اسماعیل را با واقع‌نگری بیشتری توجیه کنند.

روملو در کتاب خود هیچ گونه اشاره‌ای به علاقه شاه اسماعیل دوم به مذهب تسنن و اقدام‌هایی که او در این باب کرده است، نمی‌کند. شاید به این دلیل که او به پیروی از طایفه روملو از هواخواهان سلطنتش بوده و قصد نداشته است شاه اسماعیل دوم را برگشته از مذهب تشیع معرفی کند (روملو، ۱۳۷۵: ص ۲۵۸). احمد قمی نیز در کتاب خود اشاره‌ای به سنی بودن شاه اسماعیل دوم نمی‌کند، ولی درباره قذغن کردن لعن به شخصیت‌های مورد تقدس اهل سنت چیزهایی نوشته است (حسینی قمی، ۱۳۵۹: ص ۶۵۵-۶۵۲). اسکندربیک ترکمان در کتاب تاریخ عالم‌آرای عباسی اشاره مستقیمی مبنی بر سنی بودن شاه اسماعیل دوم نمی‌کند، اما تصریح می‌کند که شاه عالمان مذهبی را به «شیادی و سالوس» متهم ساخته و آنان در زمان او «خفیف و خوار» شدند. همچنین، اسکندربیک تأیید می‌کند که شاه به دلیل آن فعالیت‌ها، کاری کرد که مردم و قزلباشان گمان به سنی بودن او برند و برای حذف او از قدرت بکوشند (ترکمان، ۱۳۸۲: ص ۵۵۳).

سیاست دشمنی با اهل سنت که از زمان شاه اسماعیل اول باب شده بود، باعث گردید بسیاری از اهل علم و روحانیون سنی ناچار به مهاجرت شوند و به کشور عثمانی یا سرزمین هندوستان بروند. این مهاجرت‌ها حتی تا زمان شاه عباس اول نیز ادامه داشت. شاه اسماعیل دوم برای اینکه فاصله بین این اختلاف را کم کند، اقداماتی جدید انجام داد.

وی ضمن کاهش نفوذ طبقات روحانی، دستور به تحریم شعر خواندن و نوشتن بر روی درب و دیوار مساجد داد. همچنین امر کرد کلیه اشعار مذهبی و عاشقانه در اماکن عمومی قزوین پاک شود تا جایی که جملات و اشعار در مدح علی بن ابی‌طالب را نیز از این فرمان مستثنی نکرد. فرمان‌های شاه باعث گردید بیش از آنکه رضایت طبقات و گروه‌های مخالف جلب گردد، خشم و کینه قزلباشان (به عنوان حامیان و طرفداران تندروی شیعه) افزایش پیدا کند (افوشته ای نطنزی، ۱۳۷۳: ص ۲۴۱). شاه قصد داشت نوعی انقلاب دینی و اعتقادی در جامعه آن زمان ایران به وجود آورد و خسارت‌های ناشی از سیاست تک‌مذهبی و عدم رواداری دینی را کاهش دهد، ولی در این مسیر، اجازه تکمیل اقدامات مورد نظر خود را نیافت و مرگ (طبیعی یا قتل) کارها و اهداف او را ناتمام گذاشت، ولی هرچه که هست، شاه اسماعیل دوم، اصلاحاتی بنیادین را در ساختاری دینی و مذهبی مورد نظر داشت که البته به فرجام خوشایندی نرسید.

شاه اسماعیل دوم سیاست مذهبی معتدلی در پیش گرفت. مثلاً وی برای علمای مذهبی همانند میرزا مخدوم شریفی و ملا میرزا جان باغ نوی شیرازی و میر مخدوم لاله که احتمال پیروی از تسنن در آنها می‌رفت، محافظ تعیین کرده بود (نویدی شیرازی، ۱۳۶۹: ص ۱۱۸). او تلاش کرد که از لحاظ مبارزات اجتماعی و فعالیت‌های مذهبی و نیز از دیدگاه اجتماعی، تعادلی در نظام ادارات و اجتماعات مانند قضاوت و وضع مالیات‌ها به وجود آورد و از کشتار اهل تسنن جلوگیری کرد. جلوگیری وی از تندروهای مذهبی باعث شد که وی را متمایل به تسنن و اهل جماعت بدانند. سعی اسماعیل دوم بر آن بود که از مبالغات مذهبی بکاهد و تا حد زیادی دست برخی از روحانیون را از دستگاه‌های دولتی کوتاه کند؛ زیرا معتقد بود که گروهی از آنها پدرش را بازپچه قرار داده بودند. به دنبال اصلاحات اجتماعی شاه اسماعیل دوم و قوت گرفتن شایعه تمایلش به تسنن باعث گردید که این پادشاه به اقدامات دیگری دست بزند، به ویژه که شنیدن شایعه سنی بودن برایش ملال‌آور بود. شاه اسماعیل دوم نسبت به تبراً و تبرّایان که از شیعیان متعصب بودند، روش قاطعی را در پیش گرفت. او فرمان داد رسم تبراً در کوچه‌ها و محله‌ها از میان برداشته شود. شاه اسماعیل دوم درباره آنان گفته بود: «مرا با طبقه تبرّایی که لعن را سرمایه معاش ساخته‌اند صفایی نیست» (جنابدی، بی تا: ص ۵۶۷).

از این‌رو، با این گروه به شدت مخالفت ورزید و سعی کرد این شیوه نامطلوب را از میان بردارد. این اقدامات جدای از اینکه صبغه‌ای سیاسی و دینی داشت، از دید فرهنگی هم، نوعی اصلاحات درونی و خودخواسته محسوب می‌شد. شاید شاه در مدتی که اسیر زندان بود، به این مطلب رسیده بود که می‌توان در سایه سیاست‌های مدارامحور به وضعیت آشفته کشور سروسامان داد و مانع بروز بسیاری از مشکلات شد.

والتر هیتس، ایران‌شناس برجسته آلمانی می‌گوید: «تردید در این اظهار نظر روا نیست که اسماعیل از همان ابتدای امر، یعنی اندکی پس از جلوس بر تخت پادشاهی آشکارا به مذهب اهل سنت گرویده بوده است» (هیتس، ۱۳۷۱: ص ۱۱۶). شاه اسماعیل دوم در همان روزهای اول حکومت خود، دستور داد که از حرکت تبرّایان و لعن خلفای سه‌گانه و دشمنان امامیه در کوچه‌ها و محلات شهرها جلوگیری شود (ترکمان، ۱۳۸۲: ص ۳۳۱).

او برخلاف پدرش که به عالمان شیعه توجه ویژه‌ای داشت، برای مقابله با قدرت نفوذ عالمان شیعه در امور شرعی و عرفی، به علما و افرادی که در قزوین به تسنن مشهور بودند، از جمله میرزا مخدوم شریفی، میرزا جان شیرازی و میرمخدوم لاله، توجه و برای آنان مقرری تعیین کرده بود و حتی مبلغی را در اختیار میرزا مخدوم - که به مقام وزارت دیوان اعلی منصوب شده بود - قرار داد تا بین افرادی که بر مذهب تسنن استوار هستند، تقسیم کند (جناب‌دی، بی تا: ص ۵۷۶).

هیئتس برای تأیید دیدگاه خود، از برخی سفرنامه‌نویسان ایتالیایی کمک می‌گیرد. مینادولی با نقل از منابع عثمانی می‌نویسد که شاه اسماعیل دوم در قلعه قهقهه به مذهب تسنن معتقد شده بود (سفرنامه ونیزیان در ایران، ۱۳۴۹: ص ۲۳۸-۲۳۵). تئودور بالبی و جیووانی نیز، بیان می‌کنند که شاه اسماعیل دوم در اواخر ۱۵۷۷ میلادی دستوری آماده کرده بود که به موجب آن، مذهب تسنن می‌بایست مذهب رسمی کشور می‌گردید و در کنار آیین شیعه قرار می‌گرفت (هیئتس، ۱۳۷۱: ص ۱۲۷-۱۲۶). این ادعایی است که در کتب تاریخی آن روزگار، تقریباً نشانی از آن نیست، ولی با عنایت به کارها و اقداماتی که شاه وقت برای حمایت از اهل سنت و آیینشان انجام داده بود، قابل پیش‌بینی است و می‌توان آراء سفرنامه‌نویس ایتالیایی را پذیرفت.

این مجموعه اقدامات هنجارشکن که از سوی شاه جوان صورت گرفته بود، می‌توانست در مرگ ناگهانی او مؤثر باشد. به این معنا که مخالفت‌های فقهای شیعه را که در دوران شاه طهماسب قدرت بسیاری به دست آورده بودند، برانگیخت و نیز، گروهی از قزلباشان متعصب به او بدین شدند و در نهایت با کشتن شاه جوان، مانع از تحقق اهداف وی گردیدند.

البته برخی باور دارند که شاه اسماعیل وقتی با گسترش مخالفت‌ها مواجه شد، از سیاست‌های مبتنی بر تساهل خود دست کشید و راه دو پادشاه قبل از خود را در پیش گرفت و سعی کرد خود را شاهی حامی آیین تشیع نشان دهد، اما این توجهات به قدری افزایش پیدا کرده بود که عامه مردم باور داشتند او به مذهب اهل سنت گرایش پیدا کرده است. در نهایت، او را مسموم کردند و پس از یک سال و نیم حکومت، در اثر توطئه قزلباشان و نیز، حامیان عالم آنها به قتل رسید.

این واقعه باعث به وجود آمدن ترسی شدید در بین عالمان اهل سنت شد که مورد حمایت شاه مقتول قرار داشتند؛ زیرا از آینده‌ای که در انتظار ایشان بود، بی‌خبر بودند و نمی‌دانستند که سیاست شاه بعدی در قبال آنها به چه شکل خواهد بود. از این‌رو، به گفته صاحب عالم‌آرای عباسی، کسانی

که در زمان شاه اسماعیل دوم، به صورت علنی از باورهای اهل سنت دفاع می‌کردند، یا مجبور به سکوت شدند یا مانند میرزاسخردوم شریفی از ایران فرار کردند و به قلمرو عثمانی پناهنده شدند (ترکمان، ۱۳۸۲: ص ۳۴۰).

شاه اسماعیل دوم به اقدامی دست زده بود که نقطه‌ای حساس به شمار می‌رفت. موضوعی که با کیان ساختار قدرت این دودمان گره خورده بود. او قطعاً می‌دانست که انجام این کار به سادگی انجام نخواهد شد، ولی با هم‌فکری بسیاری از شخصیت‌های دربار صفوی، توانست اهداف خود را در زمینه‌های گوناگون پیش ببرد. گروهی که با او همراهی می‌کردند، پس از کشته شدن شاه اسماعیل دوم، به سرزمین‌های همسایه گریختند. این واکنش‌ها هم می‌تواند مخاطب را به این نتیجه برساند که شاه صفوی برخلاف دیدگاه بسیاری از تاریخ‌نویسان، از مبانی اهل سنت حمایت می‌کرده است.

تلاش برای کاهش قدرت عالمان شیعه

از دید برخی تاریخ‌پژوهان، شاید شاه اسماعیل دوم از مواضع اقتدارگرایانه و بسیار مستحکم بزرگان شیعه که می‌اندیشید سبب تضعیف اقتدار او می‌شود، نگران بود و بنابراین، محتملاً می‌خواست با احیای مجدد مذهب تسنن و یا وانمود کردن به این امر، این موقعیت و جایگاه را متزلزل سازد و در نتیجه، جایگاه و موقعیت خویش را مستحکم نماید (جعفریان، ۱۳۷۹: ج ۱ ص ۷۹). بنابراین شاه قصد داشت با ایجاد تقابلی دوقطبی در عرصه دین‌مداری، از نفوذ روحانیان در امور سیاسی بکاهد و به آرامی آنان را منزوی کند و به حاشیه راند و فضای تک‌صدای مذهبی را برهم زده و به موازنه قوای اعتقادی در کشور کمک کند.

رویمر معتقد است در صورتی که این فرضیه صحیح باشد، «تعمق سیاسی هوشمندانه‌ای» از جانب اسماعیل دوم بوده است (همان: ص ۸۱). همچنین نباید از نظر دور داشت که در دوران اسماعیل دوم، قزلباشان که تعصب شیعی بسیاری داشتند، دچار محدودیت‌هایی شدند. بنابراین، این احتمال وجود دارد که تضعیف جایگاه این دو طبقه مهم و تأثیرگذار، یکی از دلایل رویکرد اسماعیل دوم در برابر تشیع بوده است. به عبارت دیگر، می‌توان گفت که اسماعیل دوم می‌اندیشید جایگاه عالمان شیعه و قزلباشان می‌تواند موقعیت او را متزلزل سازد.

در نتیجه می‌خواست با تضعیف تشیع که منبع قدرت بخش این دو گروه بود، مانع از قدرت گرفتن بیش از پیش آنان گردد و بدین‌گونه آنان را کنترل نماید. در این حالت، می‌توان قتل اسماعیل دوم را نیز در این رابطه تصور کرد، به ویژه اینکه قزلباشان که نمی‌توانستند خود را با اقدامات سیاسی و به خصوص سیاست‌های مذهبی اسماعیل دوم تطبیق دهند، رابطه خوبی با علمای شیعه داشتند و به عقیده مؤلف تاریخ عالم‌آرای عباسی از متهمان قتل اسماعیل دوم هم به شمار می‌آمدند و نشانه‌هایی از دسیسه آنان وجود داشت (ترکمان، ۱۳۸۲: ص ۲۲۴-۲۲۳).

گویا اسماعیل دوم از موقعیت عالمان شیعه و اقدامات آنان در هراس بوده و آنها را تهدیدی برای موقعیت خویش به شمار می‌آورد. بنابراین رابطه صمیمانه‌ای بین اسماعیل دوم و عالمان شیعه برقرار نبوده است تا بدانجا که او برای طبقه روحانیان احترام چندانی قائل نمی‌شد و به قول نویسنده کتاب نقاهه‌الآثار، «در تعظیم و توقیر علما و اکرام و احترام فضلا، شیوه ستوده پادشاه دین‌پناه (شاه طهماسب) را مسلوک نداشت، بلکه این جماعت را به امور ناشایست نامناسب نسبت داده، در کسر عزت ایشان اداها می‌فرمود. لاجرم دل‌های این طایفه از او متنفر گشته، بر بداعتقادی و بی‌قیدی آن رقم کشیدند» (افوخته ای نطنزی، ۱۳۷۳: ص ۷۹).

او در ادامه روایت می‌کند که «بعضی از وجوه کم‌التفاتی پادشاه نسبت به این طایفه آن بود که در روز جلوس همایون پادشاه ربع مسکون، جناب مجتهدالزمانی شیخ عبدالعالی (فرزند محقق کرکی) را با اکابر افاضل طلبیده، بر زبان آورد که این سلطنت حقیقتاً تعلق به حضرت امام صاحب‌الزمان می‌دارد و شما نایب مناب آن حضرت و از جانب او مأذونید به رواج احکام اسلام و شریعه. قالیچه مرا شما ببندازید و مرا شما برین مسند بنشانید تا من به رأی و اراده شما بر سریر حکومت و فرماندهی نشسته باشم. این عالم که اطمینانی به سخن اسماعیل دوم نداشت و یا اینکه خوی اشرافی داشت، در زیر لب فرمودند که پدر من فراش کسی نبود و این سخن را پادشاه شنید و هیچ نگفت. دیگر اصلاً متوجه آن جماعت نشد و برای خود بر مسند پادشاهی متمکن گردید» (همان: ص ۸۱-۸۰).

جنگ قدرت در این زمان اوج گرفته بود. شاه اسماعیل دوم نمی‌توانست با این شرایط سازگاری داشته باشد. او برخلاف پدر خود فکر می‌کرد. اگرچه شاه طهماسب برای دور ماندن از قدرت و نفوذ قزلباش‌ها به روحانیت شیعه بال و پر داده بود، ولی شاه اسماعیل این خطر را از جانب قزلباش‌ها

چندان احساس نمی‌کرد. در نتیجه، روحانیت را کمتر در بازی قدرت شریک می‌کرد و دخالت می‌داد. او با تقویت سنی‌ها سعی داشت قدرت موازی دینی و ایدئولوژیک در کلیت کشور و البته، دربار ایجاد کند تا روحانیت شیعه به حاشیه رانده شود و از این طریق، توازن قوا نمود و عینیت پیدا کند. پس می‌توان چنین گفت که انگیزه‌های سیاسی و قدرت باعث شده بود تا راهبردهای اعتقادی و دینی شاه جدید شکل بگیرد.

شاه اسماعیل دوم معتقد بود که عالمان شیعه، دیگران و به ویژه قزلباشان را بر ضد او تحریک می‌کنند. بنابراین، «زبان اعتراض بر علماء دراز کرده، گفت که حضرات همه روزه مجلس منعقد ساخته به امثال این سخنان شناعت‌آمیز (در مورد عقاید مذهبی) عقیده قزلباش را نسبت به من فاسد می‌گردانند و به شیادی و سالوس پدرم را بازی داده بودند. من از ایشان بازی نمی‌خورم و سخنان ناشایست نسبت به علماء، خصوصاً میر سیدحسین و استرآبادیان - که یقین‌التشیع هستند - می‌گفت» (همان: ص ۲۱۴-۲۱۳).

بدین گونه بسیاری از روحانیون برجسته شیعه از حلقه اطرافیان اسماعیل دوم حذف شدند. در ادامه این تحولات، رابطه اسماعیل دوم و عالمان شیعه تا بدانجا به خصومت گرایید که او «به همه علماء بدگمان شده و به آنانی که در تشیع خویش تفکرات غلوآمیز داشتند، بیشتر از دیگران بی‌تفاوتی اظهار کرد». اسکندر بیگ می‌نویسد او برخی از عالمان شیعه را از اردو اخراج کرد و دستور داد که همه کتب علمی یکی از عالمان با نام میر سید حسین را در خانه نهاده و مهر و موم کردند و حتی او را از منزلی که داشت، بیرون کردند و خانه او را نزول دادند (ترکمان، ۱۳۸۲: ص ۲۷۵).

نتیجه‌گیری

شاه اسماعیل دوم سعی کرد از لحاظ مبارزات و فعالیت‌های مذهبی و از نقطه نظر اجتماعی، تعادلی در امر حکومت ایجاد کند. سعی شاه اسماعیل دوم که در کاستن از مبالغات مذهب شیعه، کوتاه کردن دست بعضی از علما از دستگاه‌های دولتی و همچنین جلوگیری از تندروی‌های شیعیان نسبت به سنیان بود، سبب شد که وی را متمایل به تسنن بدانند. اصلاحات اسماعیل دوم در جلوگیری از لعن خلفا و پرهیز از اشعار طنزآمیز در مورد خلفا، شایعه تمایل وی به آیین تسنن را افزایش داد.

او سعی کرد برخلاف پدرش، از نفوذ و گستره قدرت فقها و علمای شیعه بکاهد و تمرکزگرایی در قدرت را که زمان پدرش کمی تغییر پیدا کرده بود، از نو بازسازی کند. در نتیجه، واکنش علما او را هراسناک کرد و اقرار کرد که شیعه است. شاه اسماعیل در این دوران با دو گروه عمده سروکار داشت: نخست روحانیان که سردمدار همه موازین قدرت بودند. دوم، صوفیان قزلباش که از آشفتگی اوضاع سوءاستفاده می‌کردند. شاه اسماعیل دوم در این مدت کوتاه، سعی کرد این دو گروه را سرکوب و کم‌اعتبار سازد.

منابع

۱. ابن حنبل، احمد بن محمد، (۱۴۱۶ق). مسند، تحقیق سعید محمد لحام و همکاران، بیروت: مؤسسه الرساله.
۲. افشته‌ای نطنزی، محمود بن هدایت‌الله، (۱۳۷۳). نقاوه الآثار فی ذکرالاخیار در تاریخ صفویه، تصحیح احسان اشراقی، تهران: نشر علمی و فرهنگی.
۳. اقبال آشتیانی، عباس، (۱۳۴۷). تاریخ مفصل ایران از استیلای مغول تا اعلان مشروطیت، تهران: نشر امیرکبیر.
۴. اوزون چارشی لی، اسماعیل حقی، (۱۳۶۹). تاریخ عثمانی، ترجمه ایرج نوبخت، تهران: نشر کیوان.
۵. پارسادوست، منوچهر، (۱۳۸۱). شاه اسماعیل دوم شجاع تباه‌شده، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۶. ترکمان، اسکندریک، (۱۳۸۲). تاریخ عالم‌آرای عباسی، زیر نظر ایرج افشار، تهران: نشر امیرکبیر.
۷. جعفریان، رسول، (۱۳۷۹). صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، قم: نشر پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
۸. جناب‌دی، میرزاییک، (بی تا). روضه الصفویه، (بی جا): (بی نا).
۹. حسینی قمی، قاضی احمد، (۱۳۵۹). خلاصه التواریخ، تصحیح احسان اشراقی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

۱۰. روملو، حسن بیگ، (۱۳۷۵). احسن التواریخ، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران: نشر بابک.
۱۱. سفرنامه ونیزیان در ایران، شش سفرنامه، (۱۳۴۹). (مجهول المؤلف)، ترجمه منوچهر امیری، تهران: خوارزمی.
۱۲. نویدی شیرازی، خواجه زین العابدین بن علی (عبدی بیگ)، (۱۳۶۹). تکمله الاخبار، مقدمه و تصحیح و تعلیقات از عبدالحسین نوایی، تهران: نشر نی.
۱۳. هینتس، والتر، (۱۳۷۱). شاه اسماعیل دوم صفوی، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران: نشر علمی و فرهنگی.
۱۴. یوسف جمالی، محمدکریم، (۱۳۸۵). تاریخ تحولات ایران عصر صفوی، نجف آباد: انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی (واحد نجف آباد).